



## تجلی عرفان بایزید در عوارف المعارف سهروردی

هادی رضوان<sup>۱</sup>

استاد یار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کردستان

تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۸

### چکیده

عوارف المعارف شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی کتابی است که در آن مشرب اهل طریقت به سلوک اهل شریعت در آمیخته است. او در این کتاب فزون بر استشهاد به آیات و روایات از گفته های عارفان به وفور بهره جسته است؛ حکایات و سخنان بایزید بسطامی از شاخصه های بارز کتاب به شمار می آید.

اهمیت این امر آنجا نمود پیدا می کند که کتاب عوارف المعارف در کنار آثار مهمی چون احیاء العلوم غزالی از منابع اخلاقی و تربیتی اهل شریعت به حساب می آمده که بسیاری از عالمان دین مطالعه پیوسته ی آن را به عنوان

---

1. Email: hadirezwan@yahoo.com

برنامه‌ای هدفمند در تزکیه نفس به دانشجویان خود پیشنهاد می‌کرده اند. از سویی سخن بایزید به نزد متشرعین با نقد و رد فراوان همراه است. نمود عرفان بایزید در این اثر مهم عرفانی با عنایت خاص به دو نکته فوق الذکر در این مقاله مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. مصدر اصلی این پژوهش عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سهروردی است.

**کلید واژه ها:** بایزید بسطامی، عوارف المعارف، سهروردی، اخلاق،

عرفان.

## مقدمه

کتاب عوارف المعارف گر چه نسبت به کتاب های عرفانی مشابه تأخر زمانی دارد، ولی از نظر اهمیت و توجه به آن در عصرهای پس از تألیف از بسیاری از آثار مهم عرفانی گوی سبقت را ربوده است. تا جایی که با فاصله زمانی اندکی پس از تألیف، جزء کتاب های درسی در مدارس و خانقاه‌ها به شمار می‌آمد و در کنار منابع مهمی چون رساله‌ی قشیریه، احیاء علوم الدین، فتوحات مکیه و فصوص الحکم تدریس می‌شد.

یکی از مهمترین ویژگی‌های این کتاب آنست که علاوه بر محافل صوفیان و عارفان، نزد فقیهان و عالمان دین نیز از عنایت ویژه‌ای برخوردار بوده و مدرّسان علوم دینی در اجازه- نامه های درسی خود مطالعه مستمر آن را بر دانشجویان خود توصیه کرده‌اند. دلیل این امر بی‌گمان آنست که کتاب عوارف المعارف به میزان زیادی با مذاق اهل فقه سازگار بوده است. با توجه به فهرست مندرجات کتاب، روشن می‌شود که مؤلف به جنبه عملی تصوّف توجه بیشتری کرده و از ذکر مواردی که ممکن است احساسات فقیهان را برانگیزد تا حد امکان خودداری نموده است. هر چند که به اختصار می‌توان کتاب را جامع مطالب احیاء العلوم و قوت القلوب نیز دانست، اما مشرب مؤلف به مشرب غزالی در احیا نزدیکتر است.

مؤلف کتاب ابو حفص، عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمویه، نامش عبدالله و ملقب به شهاب الدین سهروردی است. او فقیهی شافعی مذهب و شیخی صالح و وارع و در عبادت و ریاضت بسیار کوشا بوده است. در اواخر رجب یا اوایل شعبان سال پانصد و سی و نه قمری در سهرورد متولد و در محرم سال ششصد و سی و دو در بغداد از دنیا رفته است (نگا: سبکی، ۱۹۷۶: ج ۸: ۳۳۸ و ابن خلکان، ۱۹۹۴: ج ۳: ۴۴۶).

سهروردی سال‌ها بر منبر وعظ نشست و مجالس او از تأثیرگذارترین مجالس عارفان به شمار می‌آمده است. گویند روزی بر کرسی وعظ بنشست و این دو بیت بخواند:

لَا تَسْقِنِي وَخُدِي فَمَا عَوَّدْتَنِي      أَنْي أَشْحُ بِهَا عَلِي جُلَّاسِي  
أَنْتَ الْكَرِيمُ وَ لَأَيُّ لَيْلِقُ تَكْرُمًا      أَنْ يَغْبِرَ النَّدْمَاءَ دَوْرُ الْكَاسِ

(ساقی تنها به من منوشان؛ تو مرا عادت نداده‌ای که بر همنشینانم بخل بورزم. تو بخشنده‌ای و رسم بخشندگی نیست که دور پیاله ندیمان را جا بگذارد)  
حاضران چون بشنیدند به وجد آمدند، گروهی از خود بی خود و جمع زیادی بر دستانش توبه کردند (ابن خلکان، ۱۹۹۴: ج ۳/۴۴۶).

سهروردی در کتاب شصت و سه بابی خود از بسیاری از عارفان نامی قبل از خود نام می‌برد و سخنان آنها را نقل می‌کند. در این میان بایزید بسطامی نیز از توجه ویژه‌ای برخوردار است.

نکته قابل تأمل آنست که تجلی عرفان بایزید بسطامی در کتاب عوارف، در راستای مشرب متعادل و معتدل سهروردی است و از عرفان بایزید تنها به نقل‌هایی بسنده کرده است که با مذاق متشرعان و فقیهان سازگار باشد.

پس از بررسی بازتاب عرفان بایزید بسطامی - در این مقاله مشخص خواهد شد که سهروردی عارف و فقیه در معرفی چهره بایزید - به خصوص در محافل علمی و فقهی زمان خود و پس از آن - موفق بوده و تا حد زیادی توانسته است بایزید را بیشتر به عنوان عارفی عامل و نه صوفی شطح‌گو معرفی نماید.

## بایزید و مکتب کشف و معرفت

اساس عرفانی این مکتب موضوع " **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ صَوْرَتِهِ** " است، که توجه به کشف و وحدت و اتحاد و حلول عرفانی را سبب شده است. به زعم پیروان مکتب کشف و معرفت نفس انسانی گنجایش پذیرش همه عالم را دارد. امام محمد غزالی که چهره‌ی بارز این مکتب است، وجود انسان را مرکب از دو جنبه‌ی حیوانی و انسانی می‌داند و قلب را مرکز این دو می‌خواند.

غزالی در موضوع اتحاد و حلول با عقیده‌ی حلاج (مقتول: ۳۰۹هـ) به مخالفت بر می‌خیزد و تجلی خالق را در وجود مخلوق همانند پیدایش عکس ماه در آب می‌شمارد نه آنچنانکه

الوهیت در ممکن الوجود حلول کند و هر دو یکی شود و آدمی بانگ **أنا الله (حلاج)** و **لیس فی الجبهی غیر الله** (شیخ ابو سعید ابو الخیر) بر آورد (سهروردی، ۱۳۶۴: ص چهار).

اگر چه جنید و صوفیان پیرو او بر این باور بودند که (سکر) مایه‌ی آفت و پریشانی افکار و احوال است، خلاف این، بایزید و متابعانش که به طیفوریه یا شطاریه نامبردار شدند، معتقد بودند که (صحو) حجاب اعظم است. بایزید و پیروانش غالباً گوشه‌گیر و عزلت نشین و اهل خلوت بودند و از همنشینی و همزبانی با مردم پرهیز می کردند (یغمایی، ۱۳۶۷: ۳۰-۳۱).

مهمترین ویژگی مکتب عرفانی بایزید<sup>۵</sup> شاید- همین گوشه‌گیری و عزلت و کناره‌گیری از شیوه اهل ظاهر و عالمان است؛ تا جایی که از خود او نقل کرده اند: «سی سال مجاهدت کردم و چیزی از علم و متابعت آن بر خود سنگین تر نیافتم. اگر اختلاف عالمان نبود، می‌ماندم. اختلاف عالمان رحمت است مگر در تجرید توحید» (السلمی، ۲۰۰۳: ۷).

طبیعی است که چنین اندیشه‌ای به شطح نیز بیانجامد، که هسته‌ی اولیه آن را می توان نزد عارفانی چون ابن ادهم و رابعه‌ی عدویه نیز یافت. اما این شطح تنها بر دستان بایزید بسطامی است که شکل حقیقی خود را پیدا می کند و پس از او توسط حلاج، عمیق‌تر تفصیل و تحلیل روانشناسی می شود. این شطح را مکرر در سخن شبلی نیز می توان دید؛ اما پس از او، اندک اندک در عرفان اسلامی رنگ می بازد و شطحیات منسوب به گیلانی، رفاعی و ابن عربی در مقایسه با شطحیات گذشتگان، قابل ذکر نیست (بدوی، بی تا: ۲۵).

شطوح به زبان ساده سخنی است که بر زبان عارف جاری می‌شود و از گذشتن از مراتب پیامبران و مرسلین خبر می دهد (حمدی، ۲۰۰۰: ۶۷).

به گفته عبدالرحمن بدوی شطح تعبیری است از احساسات درونی، آنگاه که عارف در پیشگاه الوهیت حاضر می شود و بر آستان اتحاد می ایستد و وجد شدیدی- که قابل پوشاندن نیست- او را در بر می گیرد. در نتیجه عناصر ضروری شطح عبارتند از: وجد شدید، تجربه‌ی اتحاد، حضور در حال سکر، شنیدن هاتف درونی که او را به اتحاد می خواند و بالاخره آنکه شطح باید در حال بی خودی صوفی بر زبان آید (بدوی، بی تا: ۱۰-۱۱).

او همچنین خصوصیات خود شطح را- به عنوان یک سخن- چنین بر می شمارد: آنکه غالباً به صیغه‌ی متکلم است، به ظاهر عجیب به نظر می‌رسد و در باطن صحیح است؛ یا به قول سراج ظاهرش ممتنع و باطنش صحیح و مستقیم است (همان: ۱۱).

این اندک تفضیل بدان جهت بود، که بایزید بسطامی به شطحیاتش شهره است، تا آنجا

که جنید نیز به آن اعتراف می کند و می گوید: «حال بویزید چون حال مجنون لیلیاست که عشقش به لیلیا وجودش را در بر گرفته و او در اشیا و مخلوقات و حتی در خودش تنها لیلیا را می بیند، و چون می پرسند کیستی؟ می گوید: لیلیا» (الحفنی، ۱۹۹۲: ۵۱). از سویی این شطحیات به مذاق اهل ظاهر و به خصوص فقیهان خوش نیاید، با این وجود سهروردی که عارفی فقیه به حساب می آید در مهمترین کتاب خود بارها از بایزید نام می برد و سخنان او را نقل می کند، گویی اگر چه او در نقل سخنان بایزید به احتیاط رفتار می کند؛ اما در هر حال بایزید را چون بسیاری دیگر از عارفان اسوهی کامل این می داند؛ به گفته ی سهروردی اگر چه بسیاری از صوفی نمایان با رفتار و کارهای خود، او را خشمگین ساخته اند، اما در هر حال راه صوفیان بر عمل به کتاب و سنت بنا شده و همین از اسباب تألیف کتاب عوارف است (سهروردی، بی تا: ۴۲). آری محبوبیت بایزید بیشتر از آن است که اثر تاثیرگذار و مهمی چون عوارف المعارف از آن غافل بماند؛ به گفته ی شفیعی کدکنی: «همه عارفان عصر او امثال ذوالنون مصری و سهل بن عبدالله تستری و یحیی بن معاذ رازی و احمدبن خضرویه بلخی به عظمت مقام او اعتراف داشته اند و پس از مرگش همه ی بزرگان امثال جنید و شبلی تا ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر تا محمد غزالی و عین القضات و عطار تا شمس تبریزی و جلال الدین مولوی، همه و همه از شیفتگان او بوده اند، در تمام متون عرفانی نام او با احترامی ویژه همواره تکرار شده است. با اینکه شطحیات او غالباً با عرف ارباب شریعت به ظاهر سازگاری نداشته است، مزارش در طول تاریخ یکی از زیارتگاه های خداوندان معنی و اصحاب حال بوده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۶).

## ولایت صوفیان و میزان شریعت

سهروردی معتقد است (ر.ک: سهروردی، بی تا: ۶۱) که ولایت صوفیان را با میزان شریعت باید سنجید و آنکه بر خلاف آن عمل کند از اهل ولایت نباشد.

در این خصوص او از بایزید بسطامی سخنی آورده است که گویا: «روزی به یکی از یاران خود گفت: فلان صوفی که مشهور به زهد و عبادت است، خود را به ولایت منتسب کرده؛ به دیدارش رویم. راوی سخن گوید: چون برفتم و آن صوفی به قصد نماز، به سوی مسجد خارج شد به سمت قبله آب دهان انداخت. بایزید گفت: باز گردیم، و او بازگشت و بر آن صوفی سلامی نکرد و گفت: این مرد ادبی از آداب رسول خدا را نگه نداشت، چگونه مقامات

اولیا و صالحان را نگه دارد؟!» (همان).

در این سخن بایزید اشاره به آن شده که شرط سیر و سلوک و طی مقامات، پاسداشت و نگاه داشت سنت نبوی و شریعت مصطفوی است. این بدان معناست که نزد بایزید بسطامی حب و عشق به خدا، به پیروی از رسول خداست، و این دومی شرط اولی است. پیروی از رسول نشانه‌ی عشق میان عابد و معبود است. به این مضمون، قرآن کریم هم اشاره دارد: ( **قل إن كنتم تحبون الله فاتبعونی يحببكم الله**) (آل عمران/۳۱)، ( **و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا**) (حشر/۷).

راستی و درستی صوفیان به نیک پیروی کردن است، و آنکه جز این گمان کند، گمراه و مغرور است.

به همین دلیل است که سهروردی فقیه - که پیروی از شریعت را شرط سلوک می داند - از بسیاری از صوفی نمایان بی معرفت ابراز نفرت کرده و ملامتشان کرده است، و گویی از خلال این داستان خواسته تا بگوید: مبادا آنکه دم از ولایت می زند و خود را به بایزید و امثال او منتسب می کند از حقیقت عرفان بایزید بی خبر بماند.

### درک محضر بزرگان تجدید بیعت با نبی (ص) است

پوشیدن خرقه نزد صوفیان ارتباط میان شیخ و مرید است. اگر محکم ساختن ارتباط در مصالح دنیوی جایز باشد، برای طالبان صادق و پاک نیت در مصالح دینشان جای خود دارد. بنابراین داشتن پیشوایی که به دستان او خرقه توان پوشید نشانه‌ی تفویض امر و تسلیم در حکم خدا و رسول و زنده کردن سنت بیعت با پیامبر (ص) است (ر.ک: سهروردی، بی تا: ۷۸).

از این رو سهروردی از بایزید بسطامی نقل کرده است: «**من لم یکن له أستاذ فإمامه الشیطان**» (همان)؛ آنکه استادی ندارد پیشوایش شیطان است. این بدان جهت است که نزد ارباب معرفت پیشوایان مبلغ شرع نبی اند. سهروردی به آن حدیث استشهاد کرده که عبادۀ بن الصامت از پدرش نقل کرده است: «**با رسول خدا (ص) بر شنیدن و اطاعت امر در تنگی و گشایش، و شادی و غم بیعت نمودیم، و اینکه با صاحبان امر در کارشان نزاع نکنیم و هر کجا باشیم حق بگوییم و از ملامت هیچ ملامتگر نهراسیم**».

به نظر سهروردی - و با تأیید سخن بایزید - مقصود اصلی صحبت است و با صحبت است که می توان از مرید امید هر خیری داشت.

## احوال عارفان در سفر و مقام

به نظر سهروردی عارفان را در این باب احوال متفاوت است، یکی ابتدا سفر کند، سپس اقامت گزیند، و دیگری ابتدا مقیم شود سپس به سفر پردازد؛ یکی همیشه مقیم است و سفر نکند و دیگری همیشه مسافر (ر.ک: سهروردی، بی تا: ۸۷).

اما آنکه پیوسته مقیم باشد و سفر نکند، کسی است که خداوند تربیتش را بر عهده گرفته و درهای خیر و نیکی بر رویش گشوده و به عنایت خود جذب کرده است. و چون خداوند، صدق نیت و نیاز چنین بنده ای ببیند یکی از صدیقان را به سویش روانه کند که او را به لطف و سخن خود یاری دهد و زیر نظر گیرد و با حال خود بارورش سازد.

سهروردی بایزید بسطامی را در چنین مقامی می بیند و نقل می کند: «ذوالنون مصر به بایزید پیغام فرستاد که تا کی این خواب و راحت؟ کاروان برفت: (الی متی هذا النوم و الراحه و قد سارت القافله). بایزید در پاسخ گفت: (الرجل من نام اللیل کله ثم یصبح فی المنزل قبل القافله) مرد آنست که همه ی شب بخوابد و صبح، قبل از کاروان به منزل رسد (همان: ۹۰).

و آنجاست که ذوالنون مصری به مقام بلند بایزید بسطامی اعتراف می کند و او را می ستاید: (هنیئاً لک هذا کلام لا تبلغه أحوالنا) مبارکت باد، این سخنی است که احوال ما بدان نرسد (همان). به این ترتیب سهروردی، بایزید را در یکی از بلندترین درجات سلوک قرار داده است.

## بایزید نان از فتوح خورد

آنگاه که صوفی کاملاً به خدا مشغول شود و به حکم وقت، به دلیل کمال تقوایش، زهدش به نهایت رسد، اسباب را رها کند و توحید ناب برایش آشکار گردد. او در این حال می داند که خداوند کفیل و عهده دار همه امور اوست. در نتیجه اهتمام به قسمت و روزی، از باطنش رخت برنهد. و این مقدمه‌ای است که خداوند، بابتی بر او بگشاید، که چون کاری از او سر زند، نتیجه‌ی آن را به عیان ببیند. حتی اگر گناهی خرد، یا آنچه در شرع از آن نهی شده، انجام دهد؛ در همان حال یا همان روز به عیان اثرش مشاهده کند. معرفت الهی در این مقابله‌ها در او ادامه پیدا می کند تا به مقامی می رسد که با صدق محاسبه و صفای در مراقبت از ضایع ساختن حقوق عبودیت در امان می ماند. در این حال افعال غیر از نظر محو

می شود و آنچه باقی می ماند فعل خداست. او با ذوق و حال و علم و ایمان خود می داند که آنکه می دهد و منع می کند خداست (همان: ۱۰۰).

به نظر سهروردی بایزید از جمله کسانی است که به این مقام رسیده است: «به بایزید گفتند: نمی بینیم به کاری مشغول باشی، معاش از کجاست؟! او در پاسخ گفت: مولایم سگ و خوک را روزی دهد، بایزید را روزی ندهد؟!» (همان: ۱۰۳).

## تواضع و ایثار از دیدگاه بایزید

سهروردی در باب تفصیل اخلاق صوفیه، دو بار از بایزید بسطامی نام می برد؛ در سخن از تواضع و ایثار.

سهروردی تواضع را از نیکوترین اخلاق صوفیان می داند و می گوید: «بنده هرگز لباسی نیکوتر و بهتر از تواضع نپوشد» (همان: ۱۳۴). او در این زمینه از بایزید بسطامی نقل می کند که از او پرسیدند: «آدمی کی متواضع شود؟ بایزید در پاسخ گفت: آنگاه که برای نفس خود هیچ حق و حالی نبیند! از بس که به بدی و پستی خویش آگاه است و از آنجا که گمان نمی کند در جهان چیزی پست تر از نفس او باشد» (همان: ۱۳۵).

البته سهروردی تنها به نقل بسنده نمی کند و توضیح این مقام را ضروری می داند و می گوید: «حقیقت تواضع رعایت اعتدال میان کبر و پستی است. کبر آنست که انسان خود را بالاتر از آنچه که هست می داند، و پستی آنکه آنقدر خود را اهانت کند که به تزییع حق او منجر شود. اما عارفان صاحب تمکین از آنجا که دانسته اند که تکبر چه درد جانکاهی است که در نفس خود را پوشانده، در شرح تواضع زیاده روی کرده اند و برای مداوای حال مریدان، آن را تا حد پستی پایین کشیده اند» (همان).

این از معدود مواردی است که سهروردی سخنی را برای بایزید تأویل می نماید. به نظر او این سخن بایزید جنبه‌ی تعلیمی دارد و عارف با تمکینی چون بایزید هیچگاه تواضع و پستی را یکی نمی داند.

ایثار و همدردی با دیگران نیز از جمله فضیلت‌های اخلاقی است که سهروردی به بیان آن پرداخته است. به نظر او شفقت بیشتر از اندازه عارفان، سرشت مهربان و یقین قوی آنان، ناخودآگاه منتهی به آنست که آنان به داشته بسنده کنند و بر نداشته شکبیا باشند. اما بالاتر از این هم مقامی هست و آن ایثار است (همان: ۱۳۸).



در این مناسبت است که سهروردی سخنی از بایزید بسطامی نقل می کند که گفت: «هیچکس به اندازه‌ی جوانی از بلخ به من چیره نشد آنگاه که در سفر حج نزد ما آمد و گفت: ای بایزید! حد زهد نزد شما چیست؟ من در جواب گفتم: اگر بیابیم می خوریم و اگر نیابیم صبر می کنیم! جوان گفت: به نزدیک ما سگان بلخ نیز چنین اند! به او گفتم: حد زهد نزد شما چیست؟ گفت اگر نیابیم صبر کنیم و اگر بیابیم ایثار» (همان: ۱۳۸).

به نظر سهروردی این مقامی است که طهارت و شرف جان صوفی، او را به ایثار وا می دارد. و خداوند تنها زمانی صوفی اش گرداند که او، جان خود را مهبیای ایثار بداند. از سویی هر آنکه سخاوت و بخشش دارد قابلیت صوفی شدن هم دارد (همان: ۱۴۰). سخا در مقابل (شح) و شح از لوازم صفت نفس است و خداوند فرمود: (و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون) (حشر/۹). بر کسانی که خود را از بخل نگه داشته اند و نیز بر کسانی که انفاق و بخشش کرده اند حکم به فلاح شده و فلاح، جامعترین اسم برای سعادت دارین است (سهروردی، بی تا: ۱۴۰).

## حال و مقام بایزید

سهروردی به تشابه میان حال و مقام و تعبیرات مختلف عرفا از این دو اشاره می کند و می گوید: این دو ذاتاً با هم متشابه و متداخلند و گاه امری واحد به نظر یکی حال و در نظر دیگری مقام است و هر دو نظر هم صحیح است. و تنها به ضابطه‌ای لفظی می توان در این خصوص بسنده کرد که: « حال را به آن جهت حال نامیده اند که گذرا است، و مقام را به آن دلیل مقام گفته اند که ثابت و مستقر است» (ر.ک: همان: ۲۲۵)، در حال و مقام، هم موهبت هست و هم کسب. با این تفاوت که در حال، موهبت ظاهر و کسب پوشیده است، به عکس در مقام موهبت پوشیده و کسب ظاهر است. بر این اساس، چون در حال موهبت غالب است، و مواهب حق بی نهایت و پایان ناپذیر است، احوال نیز بی نهایت و پایان ناپذیر خواهند بود، تا جایی که می توان گفت که این احوال، در برخی هرگز به مقام تبدیل نخواهد شد.

به نظر سهروردی بایزید بسطامی از این دسته از عرفاست؛ او کلامی شطح گونه از بایزید نقل می کند که گفت: " اگر روحانیت عیسی، هم سخنی موسی و خلیل بودن ابراهیم به من عطا شود، من برتر از آن طلب کنم" (سهروردی، ۱۳۶۴: ص ۷۹).

بایزید این را به آن سبب گفت، که می دانست مواهب خداوند را حصری نیست. و چون

سهروردی فقیه و مقید به شریعت است این سخن بایزید را تأویل می‌کند و می‌گوید: «بدیهی است که این احوال، احوال انبیاست و آن را به اولیا ندهند، اما این سخن بایزید اشاره‌ای است به اینکه بنده همواره باید منتظر موهبت حق باشد و بیشتر بخواهد و به آنچه که در او هست قناعت نکند، و در این امر از پیامبرش (ص) تبعیت نماید که فرمود: (کل یوم لم أزد فیهِ علماً فلا بورک لی فی صبیحه ذلک الیوم). هر روز که در آن دانشم فزونی نیابد، صبحش بر من مبارک مباد» (سهروردی، بی تا: ۲۲۷).

همان‌طور که اشاره شد این سخن بایزید نیز از معدود مواردی است که سهروردی به نقل مجرد آن بسنده نمی‌کند و بلافاصله به تأویل آن زبان می‌گشاید، این بدان جهت است که سخن بایزید هم با مبانی عرفانی موافق آید و هم مخاطبان عوارف را نرنجاند! از مقامات بایزید هم، سهروردی به مقام توبه و احوال موجود در آن اشاره می‌کند. او پایه و اساس همه مقامات را در چهار مقام می‌داند که عبارتند از: ایمان، توبه‌ی نصوح، زهد در دنیا و تحقیق مقام عبودیت با عمل مداوم برای خداوند در ظاهر و باطن و قلب و قالب (همان).

در این میان، توبه از جایگاه بس رفیعی برخوردار است. اصل و قوام هر مقام و کلید هر حال توبه است (همان).

سهروردی در بیان احوال لازم برای صحت توبه دیگر بار سخنی از بایزید بسطامی نقل می‌کند که گفت: «نشانه انتباه پنج است: چون خود را یاد کند، نیازمند شود و چون گنااهش را یاد کند استغفار نماید و چون دنیا را یاد کند پند پذیرد و چون آخرت را یاد کند بشارت گیرد و چون مولا را یاد کند به خود بلرزد» (همان: ۲۲۸). به نظر بایزید بیداری و انتباه از احوال لازم برای صحت توبه به شمار می‌آید، و این بیداری از اولین نشانه‌های توبه به شمار می‌آید.

## نتیجه

آنچه مطالعه‌ی عوارف المعارف سهروردی به دست می‌دهد، آن است که بایزید بسطامی، به چشم او پیوسته در بالاترین مراتب عرفان است، و او در این کتاب از احترام بس ویژه‌ای برخوردار است. از سویی، سهروردی بیشتر سخنانی از بایزید آورده است که به عمل و مطابقه‌ی با شریعت ارتباط دارد. شطح بایزید، در کتاب عوارف اندک است و آن جایی که

سخنی شطح گونه از بایزید نقل می شود، تأویل و تطبیق با شریعت نیز بی درنگ به دنبال آن می آید.

کتاب عوارف المعارف سهروردی دست کم از مهمترین آثار عرفانی است که توانسته چهره‌ای زیبا و مقبول شرع از بایزید بسطامی به جامعه‌ی عالمان دین معرفی کند و بر محبوبیت این عارف وارسته و شیفته دو چندان بیافزاید

## منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن خلکان، ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر. (۱۹۹۴م). *وفیات الأعیان و انباء ابناء الزمان*، حقه الدكتور احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- ۳- بدوی، عبدالرحمن. (بی تا). *شطحات الصوفیه*، ج ۱، الکویت: وکاله المطبوعات.
- ۴- حفنی، عبدالمنعم. (۱۹۹۲م). *الموسوعه الصوفیه*، القاهره: دار الرشاد.
- ۵- حمدی، ایمن. (۲۰۰۰م). *قاموس المصطلحات الصوفی*، القاهره: دار قباء.
- ۶- سبکی، تاج الدین عبدالوهاب بن علی بن عبدالکان. (۱۹۷۶م). *طبقات الشافعیه الکبری*، تحقیق محمود محمد الطناجی - عبدالفتاح محمد الحلو، القاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
- ۷- سلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین. (۲۰۰۳م). *طبقات الصوفیه*، حقق و علق علیه مصطفی عبدالقادر عطا، ط ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۸- سهروردی، شهاب الدین عمر بن محمد. (بی تا). *عوارف المعارف*، بیروت: دار المعرفه.
- ۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴). *عوارف المعارف*، ترجمه: ابو منصور عبدالؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۴). دفتر روشنایی از میراث عرفانی بایزید بسطامی (ترجمه و تحقیق کتاب النور محمد بن علی سهلگی، تهران: انتشارات سخن).
- ۱۱- یغمایی، اقبال. (۱۳۶۷). *عارف نامی بایزید بسطامی*، ج ۲، تهران: انتشارات توس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی